

مهربانی، واجب‌تر از نان شب

در يك دور همنشینی، رفقا قرار گذاشتند که هر کس پنج نفر از کسانی که بیشترین تاثیر را بر زندگیشان گذاشته، نام ببرد. دلیل تاثیر و نتایجش را هم بگویند و البته این افراد موثر نباید مادر، پدر، خواهر یا برادر باشند. بازی جالبی از کار در آمد، به ویژه دلایل و نتایج تاثیر آن افراد بر زندگی رفقای حاضر در مجلس شنیدنی بودند. نوبت من در میانه کار بود. در ذهنم مشغول کاویدن بودم که چه کسانی به جز نزدیکانم، تاثیری زندگی‌ساز بر حیات من گذاشته‌اند و شاید سرنوشت و سلوک و راه و روش من را در زندگی تغییر داده‌اند؟ هر کدام از ما بسته به علایق و البته معاشرینی که داریم، تاثیر می‌گیریم و لابد متقابلاً بر دیگران تاثیر می‌گذاریم. گاهی خواندن کتابی، غزلی، مقاله‌ای یا دیدن فیلم و گوش سپردن به موسیقی یا خطابه‌ای، دره‌هایی را روی آدمی می‌گشاید و سبب تحول درونی و بیرونی می‌شود. اما به نظر من بیشتر از همه اینها معاشرت و نشست و برخاست با افراد است که بر روح و ذهن و رفتار و کردار شخص تاثیر می‌گذارد.

همان چند لحظه کافی بود که به یاد آدم بسیار عزیزی بیفتم که اگرچه مدت زمان آشنایی و همنشینی با او برایم بسیار کوتاه و فقط سه سال بود اما حرفها و مهم‌تر از آن، کردارش، تاثیری بر من گذاشت که امروز پس از بیست و چهار سال هنوز برایم زنده است. **داستان به این قرار بود:** من برای اجرای يك پروژه عام‌المنفعه، به تشکیلاتی فرهنگی اجتماعی مراجعه کردم. آقای حسین کیهانی ریاست آن مجموعه را برعهده داشت. ما پیش از آن هیچ آشنایی با هم نداشتیم، طرح من را پیش چشم مطالعه و برای اجرای آن ابراز علاقه کرد. من و رفقایم در اوج جوانی بودیم و آن سالها هم، زمانی بود که همه می‌خواستند کاری برای میهن انجام بدهند بی‌آنکه به دستمزد و عاقبت و سختی‌های کار و گرفتن عنوان و صندلی و... فکر کنند. پس کار به راه افتاد. کیهانی به ما اعتماد کرد و ما هم قسم شدیم که پاسخ اعتمادش را با بهترین عملکرد ممکن بدهیم. از عاقبت کار که به کجا کشید می‌گذرم چون اقتضای مدیریت پرشور و جوان، به ویژه در آن سالها توفندگی بود. با نیروی تمام جلو می‌رفتیم و از درافتادن با افراد و موانع هم ابایی نداشتیم. گاهی کار به داد و فریاد و عربده‌کشی هم می‌رسید! در این هنگامه‌ها و ناراحتی‌ها و معرکه‌های به‌پا شده از خشم و ناپختگی و جوانی ما بود که او وارد می‌شد. آرام و با لبخندی بر لب. در کمال آرامش. با لحنی مودبانه و متین، من را به مهربانی و

محبت ميخواند. عين گفته اش در گوشم طنين انداز است، ميگفت: «برخورد چكشي كردن هيچ گرهی را باز نميکند. فقط محبت...» و خودش چنين ميکرد. سالياني بايد ميگذشت تا من به عمل كردن به همين جمله برسم و تلاش كنم كه راه و رسم زندگي ام را بر همين پايه بگذارم. اندك اندك فهميدم مودبانه و مهربانانه با مردم حرف زدن چه معجزه اي ميکند.

مهرباني كردن بيش از آنكه بر ديگران تاثير داشته باشد، روح و روان خود آدمي را تلطيف ميکند و احوالش را خوش ميکند. كيفيت زندگي با همين مهرباني كردن هاي ساده بالاتر ميروود. نه با پول و نه با هيچ چيز ديگر نمي توان كيفيت و رضايتمندي را براي زندگي خريداري كرد. فقط لذت محبت كردن و در پرتو محبت و مهر ديگران قرار گرفتن است كه احوال انسان را عميقا خوش ميکند، زندگي را لطيف و خواستني ميکند. امروز اين مهرباني كردن هاي كوچك بي هزينه، لبخند زدن و تعارف كردن و مقدم داشتن ديگري بر خود، گذشت كردن از خطاي رانندگي يك همشهري در خيابان، سفره اي به سادگي و درويشي پهن كردن و دور هم نشستن گل گفتن و گل شنيدن و به روزگار نامراد خنديدن، براي ما از نان شب واجبتر است. امروز بيش از آنكه به خوراك جسم نياز داشته باشيم، نياز داريم به هم مهرباني كنيم و از يكديگر محبت و مهر بگيريم.

خدا حسين كيهاني را -هر جا كه هست- در سلامتي و مهر و محبت و عشق غوطه ور سازد، سعي كردم در سالهاي بعد هر جا اگر خيري كردم و مقبول درگاه خداوندي افتاد، سهم او را در آن به ياد داشته باشم.

نيوشا طبيبي گيلاني